

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

حالا که استطرادا در مورد افعال مطالبی را بیان کردیم برای این که این استطراد شمول پیدا کند مختصری هم راجع به اسم و حرف صحبت می کنیم. البته قدری از این مطالب، تکرار همان مباحث در معانی حرفیه است ولی بعضی از مطالبی که فوایدی هم در آنها هست در این جا عنوان شده است:

فرق میان اسم و حرف: اسم آن طوری که تعریف شده است، عبارت است از: الاسم ما دلّ علی معنی فی نفسه، یعنی: اسم آن است که دلالت بر يك معنای استقلالی دارد؛ ولی در تعریف حرف می گویند: حرف آن است که دلالت بر يك معنایی در غیر خودش دارد، یعنی: حرف يك معنای آلی و غیر استقلالی دارد، مثلاً در «سرتُ من البصره» يك وسیله ای برای ارتباط بین سیر و بصره به نام «مِن» داریم که ابتدائیت را در مورد بصره افاده می کند، و لذا می گوئیم: حرف يك معنایی را در غیر خودش افاده می کند، مثل «مِن» که معنای ابتدائیت را در مورد بصره افاده می کند.

آخوند این مسئله را مفروغ عنه دانسته اند که بین حرف و اسم - مثل «مِن» که یکی از حروف است و «ابتداء» که از اسماء است - فرق مسلمی از این جهت وجود دارد که در یکی مسئله آلیت مطرح است و دیگری مفهوم استقلالی است، و این مسئله را مسلم عند الجميع می دانند و مسلم می دانند که فرق در این جهت است که «مِن» يك مفهوم غیر استقلالی دارد و «ابتداء» يك مفهوم استقلالی دارد. ولی بحث در این است که این فرق در کدامیک از مراحل چهارگانه ای که ذکر می شود، مطرح است. إمّا مراحل چهارگانه مزبور عبارتند از:

مرحله اول: مرحله وضع است، یعنی: واضع می نشیند و يك معنایی را تصور می کند؛ پس تصوّر المعنی، یعنی: وضع.

مرحله دوّم: مرحله موضوع له است، یعنی: واضع می نشیند لفظی را در مقابل آن معنای تصور شده وضع می کند.

مرحله سوّم: مرحله مستعمل فیه است، به اینکه که اکنون که استعمال می کنیم در چه معنایی استعمال می کنیم. مستعمل فیه گاهی اوقات با موضوع له مطابقت دارد که استعمال، حقیقی می شود؛ و گاهی مستعمل فیه غیر از موضوع له است که استعمال، مجازی می شود.

مرحله چهارم: کیفیت ونوع و غرض از استعمال است، یعنی: به چه غرضی لفظ در معنا استعمال می شود.

در بحث معانی حرفیه ملاحظه شد که آخوند با مشهور مخالفت کرد به این که بین کلمه «مِن» و «ابتداء» در این سه مرحله (وضع، موضوع له و مستعمل فیه) فرقی نیست، یعنی: همان طوری که «ابتداء» يك وضع عامی دارد، یعنی: واضع مفهوم کلیّ ابتدائیت را تصور کرده است، «مِن» هم وضعش عام است و همان طور که موضوع له در «ابتداء» مثل اسماء اجناس، کلیّ است و واضع لفظ «ابتداء» را برای کلیّ ابتداءها وضع کرده است و موضوع له يك معنای عام است، «مِن» هم موضوع له اش

يك معنای عام است. و در مقام استعمال هم همانطور که «ابتداء» در يك معنای عامی استعمال می‌شود و مستعمل‌فیه، عام است «مِنْ» هم همین‌طور است و وقتی استعمال شد در يك معنای عامی یعنی: کلی ابتدائیت استعمال می‌شود.

چون در این سه مرحله بین حرف و اسم فرقی نیست، آخوند تصریح می‌کند که اگر هر کدام را به جای دیگری استعمال کردیم این استعمال، مجازی نیست و اگر شما در «سَرْتُ مِنَ الْبَصَرِ» به جای «مِنْ» کلمه «ابتداء» را قرار دهید این استعمال، مجازی نیست. پس فرق این دو چیست؟ چون وجدانا می‌بینیم که یکی به جای دیگر قابل استعمال نیست.

آخوند می‌گوید: فرق میان اینها در کیفیت و غرض از استعمال است. واضح گفته است: اگر غرض، غرضِ استقلالی باشد لفظ «ابتداء» را بیاور؛ و اگر غرض، غرضِ آلی باشد «مِنْ» را بیاور، پس فرق بین «مِنْ» و «ابتداء» در غرضِ استعمالی است. بنابر این اگر در جمله‌ای مثل «سَرْتُ مِنَ الْبَصَرِ» به جای «مِنْ» کلمه «ابتداء» را قرار دهیم، این استعمال در غیر ما وضع له نیست و لذا گفتیم استعمال مجازی نیست؛ بلکه این استعمال به غیر ما وضع له و استعمال به غیر آن شرطی است که واضح کرده است، یعنی: واضح شرط کرده بود که اگر غرضت، آلی است، «مِنْ» بیاور؛ و اگر شما به جای «مِنْ»، کلمه «ابتداء» را آوردید، استعمال به غیر ما وضع له می‌شود، یعنی: به غیر شرطی که واضح کرده است.

حرف و اسم از نظر معنا، فی‌نفسه و با قطع نظر از لحاظ آلی و لحاظ استقلالی، يك معنای کلی طبیعی^[1] داشته و دلالت بر طبیعت دارد و قابلِ صدق بر کثیرین است.

اما وقتی همان معنای کلی طبیعی را مقید به لحاظ کردیم - لحاظ آلی در باب حرف و یا لحاظ استقلالی در باب اسم - جزئی می‌شود، آن هم جزئی ذهنی.

وقتی معنا را مقید به لحاظ آلی یا ... کردیم، به يك عنوان هم کلی عقلی می‌شود؛ زیرا لحاظ، یعنی: آنچه که قائم به نفس است و لحاظ، یعنی: تصورِ نفس؛ و چون تصوّر و لحاظ، عقلی است لذا می‌گوییم: مِنْ که فی‌نفسه يك کلی طبیعی است و دلالت بر طبیعت ابتدائیت دارد، وقتی مقید به این لحاظ شد کلی عقلی می‌شود.

این کلی عقلی در این‌جا با کلی عقلی در منطق فرق دارد. در منطق می‌گویند: انسان به وصف این‌که معروض کلیّت قرار می‌گیرد، کلی طبیعی می‌شود و خود مفهوم کلی، کلی منطقی است، و این عرض و معروض، یعنی: این معروضِ مقید به عرض و انسانِ مقید به کلیّت، کلی عقلی می‌شود. ولی در این‌جا کلی طبیعی، یعنی: خودِ طبیعت؛ و لذا می‌گوییم: این معنای ابتدائیت را اگر مقید به يك امر ذهنی و امر عقلی کردیم این را کلی عقلی می‌نامیم، ولو این‌که به اصطلاح منطق، کلی عقلی نباشد؛ زیرا کلی عقلی در منطق، کلی طبیعیِ مقید به مفهوم کلی است، مثل اینکه انسانِ مقید به مفهوم کلیّت را در منطق، کلی عقلی گویند. ولی در این‌جا کلی عقلی، یعنی: معنایی که مقید به قید ذهنی است، ولو این‌که این قید ذهنی، جزئی هم باشد. این تقیّد معنا به قید ذهنی را آخوند اصطلاحاً کلی عقلی می‌گوید.

پس کلی ابتدائیت در کلمه «مِنْ»، وقتی که مقید به لحاظ آلی شد، چون لحاظ همان تصور نفس است و نفس هم جزئی است و لذا تصور آن هم جزئی بوده و این قید نیز جزئی می‌شود؛ این معنای مقید به قید جزئی (لحاظ آلی) کلی عقلی نام دارد.

و چون‌که لحاظ، همان وجود قید است و این وجود، جزئی است؛ زیرا وجود تا جزئی نشود و تشخص پیدا نکند موجود نمی‌شود، پس آن طبیعت ابتدائیت از این جهت که مقید به این قید - لحاظ آلی که وجود جزئی ذهنی دارد - شده است جزئی ذهنی می‌شود.

پس تقید به این لحاظ، در مرحله غرض استعمال است و در مرحله وضع و ... نیست.

خلاصه

مِنْهُ يَكُ اعتبار، کلی طبیعی است و به اعتبار دوّم، کلی عقلی است و به اعتبار سوّم، جزئی ذهنی است. پس منافاتی ندارد يَكُ شیء، کلی طبیعی باشد و جزئی ذهنی هم باشد؛ و منافاتی ندارد که يَكُ شیء، کلی عقلی باشد و جزئی ذهنی هم باشد، ولی این به اعتبارات مختلف است.

مِنْ اگر فی نفسه لحاظ شود - یعنی: کاری به لحاظ و استعمال نداشته باشیم -، عبارت است از: کلی ابتدائیت که يَكُ طبیعت است و قابل صدق بر کثیرین است و به این اعتبار، کلی طبیعی است. و اگر به لحاظ تقید به لحاظ آلی ملاحظه شود، کلی عقلی است و اگر به اعتبار این که وجود ذهنی دارد ملاحظه شود، جزئی ذهنی است.

و صَلَّی اللّٰه عَلَی مُحَمَّدٍ وَّ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ

[1] □ کلی طبیعی در این جا، کلی طبیعی در منطق نیست؛ بلکه کلی طبیعی در این جا، یعنی: خود طبیعت، مثل طبیعتِ ابتدائیت که قابل صدق بر کثیرین است.